فقه و اصول، سال چهل و هشتم، شمارۀ پیاپی ۱۰۷
زمستان ۱۳۹۵، ۱۴۳-۱۲۳

الگوی علم‌شناسی غایت‌محور*

دکتر حامد مصطفوی فرد[1]
دانش آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد
Email: Hamed_amf@yahoo.com
دکتر حمید ایماندار
دانش آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد
Email: hamidimandar@yahoo.com

چکیده

قدما معمولاً به تبعیت از ارسطو دانش‌ها را با مـلاک موضـوع طبقه‌بنـدی می‌کردنـد. ایـن مـلاک مشـکلاتی را همچون عدم فراگیری همه علوم و به دست نیاوردن یک رده‌بندی جامع از دانش‌ها و ... پدید آورده بـود. بـرای مثـال، مسائل برخی علوم همچون کلام و اصول فقه و یا فقه و حقوق و یا تاریخ و جغرافیا و ... چنین ارتباطی با موضـوعات خود ندارند و همه مسائل آن‌ها از عوارض ذاتیه موضوعشان خبر نمی‌دهنـد. در اینجـا بـود کـه برخـی چـون محقـق خراسانی و بسیاری از اصولیان پس از وی، به «غایت» تمسـک جسـتند. ایـن دیـدگاه کـه بـه دلیـل نقصـان الگـوی علم‌شناسی ارسطویی شکل گرفته، خود نیز با کاستی‌هایی روبرو بوده که موجب شده است محققان بعد از صـاحب کفایه، به تعدیلاتی در آن روی آورند، برخـی الگـوی علم‌شناسـی ارسـطویی (موضـوع‌محور) را کارآمـدتر بداننـد و دسته‌ای دیگر نیز الگوی سومی غیر از اینها را ارائه دهند و حتی به سمت رویکردهای تلفیقی و قراردادی گرایش پیـدا کنند.

کلیدواژه‌ها: الگوی علم‌شناسی، تمایز موضوعی، تمایز غایی، محقق خراسانی.

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۰۱/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹٤/۰۱/۱۵.
۱ . نویسنده مسئول

DOI: 10.22067/fiqh.v0i0.31202

مقدمه[1]

مشهور بر این عقیده‌اند که «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیـه» (رازی، ١٤؛ شـیرازی، ٣٠/١، لاهیجی، ٥/١) و لذا موضوع علم باید از عوارض ذاتی مسائل آن باشند. اما متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در انطباق علم خود بـا الگـوی علم‌شناسـی ارسـطویی بـا معضـلات گونـاگونی روبـرو شـدند. عمده‌ترین معضل، به دست آوردن موضوع یا موضوع‌های معینی است که بتوان عرض ذاتـی بـودن مسـائل علم را با آن موضوع یا موضوع‌ها نشان داد. برای مثال، مسائل برخی علوم همچون کلام و اصـول فقـه (کـه مصرف‌کننده سایر علوم‌اند) و یا فقه و حقوق (که اعتباری‌اند) و یا تاریخ و جغرافیا (که مشتمل بر گزاره‌های شخصی‌اند) و ... چنین ارتباطی را با موضوعات خودشان ندارند؛ یعنی همه مسائل آن‌ها از عـوارض ذاتیـه موضوعشان خبر نمی‌دهند. از اینرو برخی به این نتیجـه رسـیدند کـه در برخـی علـوم جـامعی ذاتـی بـین موضوعات و محمولاتشان وجود ندارد و لذا ایده تمایز بر اساس غرض مطرح شد.

محقق خراسانی نیز از طرفی دید که تمایز علوم از نظر موضوع تمام نیست؛ چون بعضی با بعضی دیگر از نظر موضوع متحد است. از طرفی بعضی از علوم با بعضی دیگـر از نظـر محمـول یکـی هسـتند. یعنـی مشکل هم در ناحیه موضوع است و هم در ناحیه محمول؛ و نمی‌توان جامعی برای موضوع مسـائل فـرض کرد که در برگیرنده همه آن‌ها باشد و شاید به این امر که هر علمی به ضرورت باید موضوع واحـدی داشـته باشد معتقدند، اما به دست آوردن آن موضوع واحد را متعسر یا متعذر می‌دیدند؛ لذا تمـایز علـوم را نـه بـه موضوع می‌دانند و نه به محمول.

ایشان برای مثال علم فقه را مطرح می‌کند که هم موضوع آن و هم محمولش جامع ندارد. موضـوع فقـه «فعل مکلف» نیست؛ بلکه هم «فعل» است و هم «ترک»؛ هم وجوب است و هم حرمـت. آیـا می‌توانیـد میان فعل و ترک یعنی بین نقیضین، جامع فرض کنید؟ از طـرف دیگـر وجـه اشـتراک و جـامع محمـول آن (احکام خمسه) در چیست؟ احکام خمسه با هم چه نسبتی دارند؟ آیا می‌توان برای ضدین جـامع درسـت کرد؟ ایشان دیده‌اند که نـه می‌توانـد بـرای موضـوعات و مسـائل متشـتته جـامع درسـت کنـد، و نـه بـرای محمولات. و لذا برای بیرون آمدن از آن به سراغ «یک جامع غرضی» رفته است. حال اینکه برخی به ایشان اشکال کرده‌اند که «اگر تمایز به اغراض باشد، دیگر التـزام بـه وجـود موضـوع التزامـی بـلا ملـزم اسـت.» (سبزواری، ٢٢). و برخی دیگر نیز گفته‌اند: بر طبق مسـلک خـود وی کـه از وحـدت غـرض بـه وحـدت موضوع پی می‌بریم، دیگر وجهی برای عدول از نظر مشهور وجود ندارد (روحانی، ١٤/١).

در اینجا با رعایت اختصار به علم کلام و علم اصول فقه، که بـر اسـاس غـرض واحـد (و نـه موضـوع

---

۱. ناکارآمدی‌های الگوی علم شناسی ارسطویی

واحد) شکل گرفته‌اند، اشاره می‌شود:

علم کلام

آیا علم کلام موضوع واحدی دارد که از عوارض ذاتی آن بحث شود، و یا اینکه علمی است که با داشتن موضوعات متعدد، موضوع واحدی که از عوارض ذاتی آن بحث شود، ندارد؟ جواب این سوال تا بدانجا از اهمیت برخوردار است که برخی از کسانی که وحدت موضوع را در علوم شرط می‌دانند (رک: صاحبی، ٦٥ به نقل از عابدی شاهرودی)، به ناچار در علم بودن علم کلام تردید کرده و آن را یک صناعت می‌دانند و نه یک علم و از آن به عنوان هنر دفاع بحثی یاد می‌کنند. متکلمان و اندیشمندانی که در مقام پاسخ از سوال مذکور برآمده‌اند، رهیافت‌های گوناگونی را ارائه داده‌اند که می‌توان مجموع آن‌ها را در دو دسته برشمرد:

۱. قائلان به موضوع واحد برای علم کلام؛ برخی از عالمان مسلمان برآنند که علم کلام همچون فلسفه از علوم حقیقی بوده و دارای موضوع است و لذا علم کلام از قاعده‌ی «هر علمی دارای موضوعی واحد است» مستثنا نیست، و وحدت این علم به وحدت موضوعی بر می‌گردد که در خارج وجود حقیقی دارند.

۲. قائلان به وجود موضوعات متعدد و یا بلا موضوع بودن علم کلام؛ عده‌ای دیگر از اندیشمندان بر این عقیده‌اند که علم کلام موضوع واحدی ندارد، بلکه دارای موضوعات متعدد و گاهی متباین است؛ لذا قاعده‌ی «ضرورت وحدت موضوع برای هر علم» کلیت ندارد.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که هرگاه موضوع علم کلام امور متعدد است، جامع آن‌ها چیست؟ و آیا جامع، امر ذاتی است یا عرضی؟ محقق طوسی جامع آن‌ها را انتساب موضوعات متعدد به مبدأ واحد (خداشناسی) دانسته است و در این صورت جامع، امری خارج از موضوعات علم کلام نیست. البته عده‌ای دیگر برای توجیه وحدت مسائل کلامی به وحدت غرض، هدف و یا متد آن روی آورده‌اند و بر این باورند که وحدت مسائل علم کلام همانند مسائل علوم اعتباری مرهون و معلول موضوع نیست، بلکه هدف و یا متد، وحدت بخش مسائل کلامی است. شهید مطهری (رک: مطهری، ۶۲/۳) بر این باور است که علم کلام همچون فلسفه نبوده و دارای موضوع واحدی نیست و معتقد است کسانی که سعی می‌کنند برای علم کلام، موضوع واحدی را دست و پا کنند اشتباه می‌کنند؛ زیرا موضوع مشخص داشتن، مربوط است به علومی که مسائل آن علوم وحدت ذاتی دارند؛ اما علومی که مسائل آن‌ها وحدت اعتباری دارند، نمی‌توانند موضوع واحدی داشته باشند.

همچنین عده‌ای دیگر، پس از یأس و عجز از یافتن قدر جامع ذاتی برای مسائل به ظاهر متشتت

کلامی، کلیت قاعده‌ی «هر علمی موضوع دارد» را انکار کرده و مدعی شده‌اند که علم کلام دانشی بدون موضوع است، همچنان که علم اصول و بسیاری از علوم دیگر که به معنای دقیق علوم برهانی نیستند، بلا موضوع‌اند. و لذا ضرورت ندارد که در همه جا، از موضوع یا وحدت موضوع برای رفع تشتت مسائل هر علم بهره جوییم؛ «چون غرض هم به نحوی برای مسائل یک علم وحدت بخش است» و «وحدت بخش مسائل علم کلام، غرض آن است» (سروش، ۱۷) و ... (رضانژاد، ۲۹). کسانی نیز که قائل به تمایز روشی هستند، ناچار فرق بین علم فلسفه و کلام را از حیث روش بحث و مبادی قیاسات و ادله آن‌ها می‌دانند (رک: لاهیجی، ۲۵) و اینگونه بیان می‌کنند که فلسفه مبتنی بر برهان است و کلام، علمی بر اساس جدل. و لذا استفاده متکلمان از برهان را به منزله خروج ایشان از تکلم و ورود به وادی تفلسف قلمداد می‌کنند. حال آنکه بر کسی پوشیده نیست که جایگزینی برهان به جای جدل در علم کلام، زمینه اتقان و استواری بیشتر استدلال‌های متکلمان را فراهم می‌کند و جمود بر روش از غنای این علم می‌کاهد.

علم اصول فقه

نشان دادن موضوع علم اصول و بیان اینکه مسائل اصول، عرضی ذاتی آن موضوع است، نزاع‌های فراوان و مباحث چالش‌برانگیزی را به میان می‌آورد. موضع اصولیان در قریب به ده قرن، نشان‌دادن انطباق‌پذیری علم اصول با الگوی علم‌شناسی ارسطوئیان و رفع تکلف‌آمیز معضلات ناشی از آن بود. محقق خراسانی الگوی ارسطویی علم‌شناسی را مورد نقد قرار داد و به جای آن الگوی علم‌شناسی غایت‌محور را به‌میان آورد. کسانی چون خویی و علامه طباطبایی با نظریه تفصیلی، علوم حقیقی را از علوم اعتباری متمایز می‌کنند و تنها در علوم حقیقی به علم‌شناسی ارسطویی پای‌بند می‌شوند و در علوم اعتباری مبنای خراسانی را می‌پذیرند.

تمایز علوم، در پارادایم ارسطویی به مسائل است و تمایز مسائل به موضوعات. در جایی که علوم مختلف موضوع واحدی دارند، تمایز موضوع‌ها به تمایز حیثیت‌ها است. موضوع مقید به حیثیتی در علمی و مقید به حیثیت دیگر در علوم دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد و اصولیان، ابتدا همین مبنا را اخذ کردند. صاحب فصول کارآیی این تلقی از حیثیت داشتن را در تمایزبخشی مورد نقد قرار داد و تمایز به حیثیت‌ها را به عنوان حیثیت بحث، طرح می‌کند و مراد از آن عنوان اجمالی مسائلی است که در علم تقرر می‌یابد. این تلقی از حیثیت که مورد نقد متأخران قرار گرفته است، در عمل پای غایت را به میان می‌آورد و این عنصر دیگری در رهنمونی آخوند خراسانی به الگوی علم‌شناسی نوین می‌تواند باشد.

محقق خراسانی تمایز علوم را از آن موضوع نمی‌داند، بلکه آن را به اختلاف اغراض و اهدافی می‌داند

که انگیزه تدوین علم است. همچنین است ملاک وحدت مسائل یک علم. این تلقی از ساختار علم راهی نو در علم‌شناسی است. کسانی که پس از خراسانی به بحث پرداخته‌اند، سه گروه‌اند: گروهی، مانند نائینی و بروجردی بر مبنای سلف رفته و ملاک تمایز و وحدت را موضوع انگاشته‌اند. گروهی مانند طباطبایی به نظریه تفصیلی گرویده‌اند. از نظر آن‌ها قاعده «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» مختص به علوم حقیقی است، اما در علومی که متضمن قضایای اعتباری است، محمول، ذاتی موضوعشان نیست و تمایز در علوم اعتباری به اغراض است و نه موضوع‌ها. می‌توان گفت: طباطبایی این مبنا را از خویی برگرفته است، زیرا خویی نیز به همین دیدگاه گرایش دارد. عده‌ای به طور کلی الگوی علم‌شناسی ارسطویی را به معنایی که بیان شد، مورد نقد قرار داده‌اند. ضیاء الدین عراقی در بحث از تعریف علم و موضوع آن، معتقد است که با ملاحظه وضعیت تکون و تأسیس دانش‌ها، علم چیزی نیست جز قواعد و مسائلی که همه در خدمت غرض و مقصد خاصی است. امام خمینی نیز در مناهج الاصول علم اصول را اساساً با رهیافتی کاملاً متفاوت با پیشینیان آغاز می‌کند. وی به جای طرح اینکه «هر علمی موضوعی دارد که از عوارض ذاتی آن بحث می‌کند»، به طرح این مطلب می‌پردازد که «هر علمی عبارت از مجموعه‌ای از قضایای مرتبط است. خصوصیتی آن‌ها را گرد آورده و غرض و فایده‌ای واحد -به وحدت سنخی- بر آن‌ها مترتب است.» (برای مطالعه بیشتر رک: فرامرز قراملکی، ۷۵).

اثبات موضوعی واحد برای علم اصول فقه تا آنقدر بعید به نظر می‌رسد که برخی با خارج کردن این علم از دایره علوم، گفته‌اند: اصول فقه فنی مستقل نیست، بلکه عبارت است از عده‌ای از مسائل مرتبط به فقه که از آن‌ها در مکانی دیگر بحث نمی‌شود، مثل: برائت و استصحاب و اشتغال و تخییر، یا اینکه حق آن‌ها در دیگر علوم استیفا نمی‌شود، مثل مسائل أمر و نهی و.. که در علوم صرف و نحو و معانی و بیان هم از آن‌ها بحث می‌شود، اما حقشان در اصول فقه ادا می‌شود (شفیعی، ۳۸). به تعبیر برخی دیگر نیز، اصول فقه فنی مستقل نیست بلکه مقدمه‌ای جامع مسائل گوناگون است (تهرانی نجفی، ۱۹/۱). بنابراین علمای اصول امهات مسائل این علوم را که اجتهاد متوقف بر آن‌هاست را جمع کردند؛ حال یا به دلیل سهولت دسترسی به این مسائل و یا به دلیل عدم تبیین این مسائل (آنگونه که حقش است) در آن علوم (سبزواری، ۲۳).

تمایز علوم بر اساس غایت

پیروان رویکرد محقق خراسانی، محور بودن تمایز اغراض در مسأله تمایز علوم را با توجه به دو مقدمه و پیش‌فرض زیر ثابت می‌دانند:

۱.هر علمی دارای غرض واحدی باشد.

۲. قبل از مسأله غرض، جهت دیگری وجود ندارد که بتواند مـلاک تمـایز علـوم قـرار گیـرد (ملکـی اصفهانی، ۱۰۲/۱).

بنابراین اختلاف اغراضی که علم به خاطر آن تدوین شده (و نه موضوعات و محمولات)، سبب تمـایز علوم است (خراسانی، ۸؛ حائری یزدی، ۳٤؛ بروجردی نجفی، ۱۱/۱؛ حکـیم، ۱۰/۱؛ موسـوی بجنـوردی، ۷/۱).

البته شاید دقیق‌تر این باشد که بگوییم: باید به غرض قید «عقلایی» را نیز افزود. زیرا گاها غرض آنقدر موسع است که تمام عمر انسان هم کفاف یادگیری آن را نمی‌دهد. مثلا در روزگاری پزشکی را علم واحدی به شمار می‌آوردند، اما امروزه با گستردگی دانش پزشکی دیگر نمی‌توان آن را یک علم حسـاب کـرد، بلکـه باید هر شاخه آن را علمی واحد به شمار آورد.

یکی دیگر از مدافعان این رویکرد، برای صحت دیدگاه خود با تمسک به سـیره عقـلا می‌گویـد: عقـلا تدوین علم واحد برای مسائل متشتته مختلف را زمانی که غرض واحد باشد، تحسین می‌کنند و نیـز تقبـیح می‌کنند تدوین علمی واحد را برای مسائلی که غرض مترتب بر آن‌ها متعدد است؛ اگرچـه موضـوع تمـامی آن‌ها واحد باشد و اگر تمایز به موضوعات بود وجهی برای تقبیح امر مزبور نبـود. مثـل مسـاله تجـوی کـه مساله‌ای فقهی، اصولی و کلامی است و یا «حقیقت بودن امر در وجوب» کـه مسـاله‌ای لغـوی و اصـولی است (شوشتری، ۱۱/۱).

اما اشکالی که به این نظریه وارد بود، این است که: لازمه نظریه فوق این است که اگر دو دسـته مسـائل کاملا مختلف بیابیم که غرضی واحد بر آن‌ها مترتب شود، باید یک علـم محسـوب شـوند، در حـالی کـه ارتکاز ما چنین وحدتی را نمی‌پذیرد. و همین طور اگر بر یک دسته مسائل، دو غرض مختلف بار شود، باید همین دسته مسائل را، عینا، دو علم بدانیم، چون دو غرض مختلف بر آن مترتب می‌شود، که این هـم کـاملا خلاف ارتکاز است. توجه به این مطلب باعث شد که برخی (غروی أصـفهانی، ۱/ ۱۱) از مفهـوم «مرکـب اعتباری» استفاده می‌کند.

مرکب اعتباری، مرکبی است که وحدت آن حقیقی نیست، بلکه عرضی و مجازی است. هر علم، یـک مرکب اعتباری است و آنچه یک مجموعه مسائل را یک مجموعه مسـائل می‌کنـد، هـدف و غـرض واحـد مترتب بر آن است. با این حال تمایز علوم، به نفس همین مرکبات اعتباری است نه به اغـراض. ایـن نظریـه دیگر این مشکل را ندارد که اگر بتوان حالتی را فرض کرد که یک مرکب اعتباری به دو غرض مختلف کمک کند، این مرکب اعتباری، بعینه، دو علم نیست؛ چون علم یک مرکب اعتباری است که بـه خـودی خـود از

علم دیگر متمایز است و اگرچه این دو غرض مختلف به ترکیب شدن مسائل این مرکب اعتباری کمک کرده‌اند، اما علم، همین مرکب اعتباری است، نه صرف آنچه غرضی بر آن مترتب می‌شود (لاریجانی، ۹).

رگه‌های اولیه این رویکرد -که از آن می‌توان به انقلاب در برابر الگوی علم‌شناسی ارسطویی تعبیر کرد- را می‌توان در آثار علامه حلی دید؛ آنجا که وی بیان می‌کند: در راستای غایتی واحد بودن از مصادیق مناسبت در امر عرضی است (حلی، ۲۱۳) و متاثر از این رویکرد، صاحب فصول در تعریف علم اصول فقه می‌گوید: مناسبت موضوعهای گوناگون اصول از حیث غایت است (طهرانی حائری، ۳) و لذا سنگ بنای این مطلب را گذاشتند که وجه مناسبت لزوما نباید امری ذاتی باشد، بلکه می‌تواند عرضی نیز باشد (برای مطالعه بیشتر رک: قراملکی، ۷۵) و صاحب کفایه اولین کسی بود که این مطلب را بسط داد و از اینرو الگوی علم‌شناسی «غایت‌محور» به الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی اشتهار یافته است.

صاحب کفایه در این زمینه می‌گوید: تمایز علوم به اختلاف اغراض داعیه برای تدوین است، نه موضوعات و یا محمولات؛ و الا هر باب، بلکه هر مسئله از هر علمی، علمی جداگانه به شمار می‌رود. لذا اختلاف به حسب موضوع و محمول موجب تعدد نمی‌شود، همانگونه که وحدت آن‌ها نیز سبب نمی‌شود که آن دو علم یکی باشند (خراسانی، ۸). و لذا این توهم که «ملاک وحدت علم، وحدت موضوع آنست، از اینرو اگر علمی موضوع نداشته باشد، وحدت هم ندارد،» باطل است. وحدت علم می‌تواند از جهت اشتراک مسائل در ارتباط با غرض واحد باشد (فیاض، ۲٤/۱؛ صافی اصفهانی، ۷). البته گفته شده است: اولین کسی که تمایز علوم را به تمایز اغراض دانسته مرحوم می‌رسید شریف جرجانی بوده و جماعتی -از جمله مرحوم آخوند- از ایشان تبعیت کرده‌اند (ملکی اصفهانی، ۹۸/۱).

برخی دیگر نیز می‌گویند: مسائل عبارت‌اند از «جملة من قضایا متشتتة» که غالبا از جهت موضوع و محمول مختلف‌اند و وجه جمع آن‌ها اشتراکشان در دخل در غرضی است که به خاطر آن این علم تدوین شده است. لذا اختلاف علوم به اختلاف اغراض است و وحدتشان نیز به وحدت اغراض، نه به اختلاف و وحدت مسائل؛ و لذاست که گاهی برخی از علوم در برخی مسائل تداخل دارند (نجفی مظاهری، ۱۰؛ حکیم، ۸/۱)؛ از اینرو تمایز امری اعتباری و مترتب بر اغراض است. تداخل برخی از علوم در برخی مسائل نیز بدان ضرری نمی‌رساند، زیرا این مسئله کم اتفاق می‌افتد (نجفی، ۱۷) و می‌توان این دو علم را به اعتبار مسئله مزبور در یکدیگر متداخل دانست، به این معنا که مسئله یادشده را از مسائل هر دو علم قرار داد (ذهنی تهرانی، ۱/ ۱۳). این بخلاف اشتراک دو علم در جمیع مسائلشان است، زیرا اینها، دو علم نیستند، بلکه یک علم‌اند که دو غرض (طولی یا عرضی) بر آن مترتب شده است (نجفی، ۱۷).

از این رو با ملاحظه وضعیت تکون و تأسیس دانش‌ها، علم چیزی نیست جز قواعد و مسائلی که همه

در خدمت غرض و مقصد خاصی است. بنابراین تعبیر درست در تعریف علم اینست که گفته شود: «علـم عبارت است از قواعد خاصی که به غرض و مقصود تـدوین آن علـم مرتبطانـد.» (بروجـردی نجفـی، ۱- ۵/۲).

چیستی غایت در نزد محقق خراسانی

نکته‌ی بسیار مهمی که باید بدان اشـاره شـود، ایـن اسـت کـه: همانگونـه کـه بـین طرفـداران الگـوی علم‌شناسی ارسطویی، توافقی بر سر چیستی موضوع علم وجود ندارد، در بین طرفداران الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی نیز توافقی بر سر چیستی غایت علم وجود ندارد. از مجموع صحبت‌های اصولیان آشـکار می‌شود که ایشان دو تلقی از چیستی غایت در نزد صاحب کفایه دارند:

۱. مراد از أغراض فائدة مترتب بر هر مسألة نیست، بلکه مراد از آن انگیزه تحریک کننده به سوی عمل است. پس مدون هر علمی داعی و محوکی دارد که موجب تدوین آن علم و جمع کردن قضایای متشـتتة از بین قضایای موجود در خارج می‌شود. پس تمایز علوم به اغراض شخصـی مـدونین آن اسـت کـه موجـب انتخاب موضوع می‌شود و بحث حول آن و از عوارضش است، و آن از جهت سعة و ضیق مختلف اسـت و به سبب آن مسائل از جهت کثرت و قلت مختلف می‌شوند (طاهری اصفهانی، ۳۹/۱).

مبتنی بر همین تلقی از غایت است که برخی به محقق خراسانی اشکال کرده‌اند: «تمایز قائل شدن بـر اساس غایت (مثلا هـدف فیلسـوف کشـف حقیقـت اسـت و هـدف مـتکلم دفـاع از شـریعت)، تمـایزی روان‌شناختی و کنترل‌ناپذیر است و نه تمایزی روش‌شناختی، و عناصر روان‌شناختی چه‌بسا ناخواسته تـاثیر کنند.» (ملایری، ۹ - ۱۰) و برخی دیگر نیز بیان کرده‌اند که این ادعا که تمایز علوم به اغراض است صحیح نیست، زیرا شاید علوم مدونه بر آن‌ها اغراض مذکوره مترتب نباشد (خویی، ۷/۱). برخی دیگر نیز اینگونـه جواب داده‌اند که: مراد از غرض وجودات خارجی نیست، بلکه اقتدار بر آن است. مـثلا غـرض علـم نحـو صیانت گفتار از اشتباه نیست، بلکه قدرت بر آن است؛ لذا این اشکال از محقق نائینی: «ممکـن اسـت بـر علوم مدونه اغراض مذکوره مترتب نشود، پس تمایز به آن‌ها ممکن نیست.» وارد نیست (روحانی، ۱۴/۱).

۲. گروهی به این امر توجه داشته‌اند که در اینجا مراد از غرض، باید فائده مترتب بر مسائل باشـد. بـه عنوان مثال امام خمینی (ره) می‌فرمایند: هر علمی عبارت اسـت از عـده‌ای از قضـایا کـه تـدریجا تـدوین شده‌اند؛ بخاطر اغراض مختلفی که در ترتب بعضی از فوائد بر آن مشترک‌اند. و هیچ علمی تمام مسـائلش یکدفعه تدوین نشده است. و ممکن است أغراض در تدوین مسائل علم واحدی مختلف باشد، مثلا کسب جایزه از پادشاه و ... . با این بیان فساد این گفتار آشکار شد که: «غرض از هر علمی، أمری واحد اسـت» و گویا برای ایشان غرض با فائدة مترتب بر مسائل خلط شده است (تقوی اشتهاردی، ۱/ ۱۱).

برخی دیگر از منتقدان الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی می‌گویند: این قول ناشی از خلط بین غرض و فائدة است، حال اینکه بین آندو عموم و خصوص من وجه است. غرض آنچه است که مورد نظر صاحب غرض است، خواه مترتب شود یا نشود. أما فائدة أثری است که مترتب شود، خواه مورد نظر فاعل باشد یا خیر. و مواد اجتماع و افتراق معلوم است و واضح است که فن بودن فن به اعتبار تدوینش نیست، بلکه این أمری سابق بر تدوین است. علاوه بر این غرض جز بعد از تدوین تعلق نمی‌گیرد و قول به دوران فن بودن فن بر مدار تدوین (به دلیل عدم متابعتش برای آن)، مخالف وجدان است، و إلا در آنجا که غرض در تدوین مختلف باشد، تعدد لازم می‌آید (شفیعی، ۳۴).

از این رو یکی از معاصران با عنایت به این خلط در تعبیر می‌گوید: غایات و اغراض علم بر دو گونه‌اند: الف) غایات بی‌واسطه و درجه اول، این گونه غایات، از مختصات ساختار مسائل و موضوع علم‌اند و خواهی نخواهی بر آن مترتب می‌شوند. ب) اغراض و غایات درجه دوم و با واسطه که از مختصات ساخت کلی علم نیستند، بلکه این اراده انسان است که با محاسبه اندک مناسبتی می‌تواند چیزی را در جهت غایات خویش بکار گیرد. آنچه که می‌تواند در باب علم در مورد اغراض مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است. و چون این گونه اغراض، از لوازم و مختصات ساخت مسائل و موضوع علم‌اند و تابعی از آن بشمار می‌روند، پس دستگاه علم پیش از منظور کردن هر نوع غایت و غرضی برخوردار از تمایز می‌باشد، بدین معنا که هر علمی بدلیل موضوع و مسائل خود، ساختاری جدا و متمایز از دیگر علم‌ها دارد، بی‌آنکه غایات آن‌ها سهمی در این تمایز داشته باشد (عابدی شاهرودی، ۱۵).

بنابراین مراد از غایات در نزد محقق خراسانی، غایاتی است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علم‌اند، نه غایاتی که ریشه در پیرایه‌های فلسفی، باورهای متافیزیکی و علل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و در نهایت نیت‌های شخصی و کنترل‌ناپذیر عالمان دارند؛ و لذا همانگونه که موضوع و مسائل یک علم شیوه و روش پژوهش در آن علم را معین می‌کنند، همبستگی بین موضوعات این علم و سنخیت بین مسائلش با هم، لاجرم غایاتی را با خود به دنبال دارند. نکته دیگر اینکه تبیینی که از غایت مد نظر مخالفان است، از اوصاف عالمان به شمار می‌رود و نه از اوصاف مسائل و استدلال‌هایی که تحت عنوان علم تدوین می‌شود، حال آنکه ما در یک علم با مسائل و استدلال‌های اقامه شده بر آن مواجهیم، اما این که چرا شخصی وارد این علم شده است و چه نیتی را دنبال می‌کند، دخلی به ماهیت علم ندارد.

رویکرد اعتدالی به نظریه محقّق خراسانی

رویکرد غایت‌محور محقق خراسانی اگرچه از جانب برخی مورد انتقاداتی قرار گرفت، اما زمینه‌ای را فراهم کرد تا برخی با ایجاد تعدیلاتی در آن و خارج کردن آن از اطلاق خود، این رویکرد را درباره الگوی

علم‌شناسی خود بپذیرند. اما مواجهه این افراد با الگوی ارائه شده از جانب محقق خراسانی به یک صورت نبوده است و شیوه‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند. برخی از این رویکردها از این قرار است:

۱. تفکیک بین علوم حقیقی و اعتباری

علامه طباطبایی با اقامه برهان، لزوم وجود موضوع را برای علوم برهانی به اثبات می‌رسانند و در پایان می‌افزایند: «این احکام همگی تنها در علوم برهانی صدق می‌کند و علوم اعتباری که موضوعاتشان علوم اعتباری و غیر حقیقی است، دلیلی بر جریان هیچ یک از این احکام در موردشان وجود ندارد.» (رک: طباطبائی، ۱/ ۳۰). بنابراین به عقیده ایشان وجود حقیقی تنها برای علوم برهانی اثبات می‌شود، زیرا مقدمات برهان، ضروری، ذاتی، کلی و دائمی هستند و این چهار ویژگی تنها برای قضایایی ثابت است که محمولات آن‌ها عرض ذاتی موضوعاتشان باشد و لذا اثبات وجود و وحدت حقیقی و در نتیجه اثبات موضوع واحد تنها برای علوم حقیقی و برهانی و نه اعتباری (و آن هم تنها از طریق مبانی حکمت متعالیه) ممکن است. از این رو بسیاری از مشاجرات در باب تمایز علوم از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است.

علامه طباطبائی همچنین در حاشیه خود بر کفایه الاصول، بحث مبسوطی درباره تمایز علوم از یکدیگر دارد. در آنجا، پس از بیان اینکه تمایز علوم برهانی به موضوعات آن‌هاست، تمایز علوم اعتباری را همانند وجود اعتباری آن‌ها وابسته به اعتبار دانسته، و چون اعتبار برای اغراض گوناگونی است که معتبر در نظر دارد، این تمایز را به اغراض اسناد داده‌اند (جوادی آملی، ۱/۱/ ۲۱۸). این نظر با نظر صاحب کفایه مطابق است، با این تفاوت که صاحب کفایه تمایز علوم و از جمله علوم حقیقی را هم به اغراض آن‌ها نسبت داده است.

آقای مطهری نیز به مناسبت بیان موضوع علم کلام می‌فرمایند: «در کتب منطق و فلسفه بحثی هست راجع به این که هر علمی موضوعی خاص دارد و تمایز مسائل هر علمی از مسائل علم دیگر به حسب تمایز موضوعات آن علوم است. البته این، مطلب درستی است. علومی که مسائل آن‌ها وحدت واقعی دارند چنین است. ولی مانعی ندارد که علمی داشته باشیم که وحدت مسائل آن اعتباری باشد و موضوعات متعدده و متباینه داشته باشد و یک غرض و هدف مشترک، منشأ این وحدت و اعتبار شده باشد. علومی که وحدت مسائل آن‌ها وحدت ذاتی است، امکان ندارد که از نظر مسائل متداخل باشند؛ یعنی برخی مسائل میان آن‌ها مشترک باشد، ولی علومی که وحدت آن‌ها اعتباری است و یا یک علم که وحدت مسائلش اعتباری است با علمی دیگر که وحدت مسائلش ذاتی است هیچ مانعی ندارد که از نظر مسائل متداخل باشند. علت تداخل مسائل فلسفی و کلام و یا مسائل روان‌شناسی و کلام یا مسائل اجتماعی و کلام همین

امر است.» (مطهری، ۳/ ٦٢).

۲. تفکیک بین مقام تعلیم و تدوین

به عقیده آقای خویی اطلاق هیچ‌کدام از دو قول (کلام مشهور و کلام مرحوم آخوند) را نمی‌توان پذیرفت. بلکه مسأله تمایز علوم باید در دو مقام مورد بحث قرار گیرد: ۱- تمایز در مقام تعلیم و تعلم، ۲- تمایز در مقام تدوین. در مقام اول، چون هدف این است که متعلم بفهمد فلان مسئله، مربوط به این علم است یا مربوط به علم دیگر؛ تمایز در این مقام، راه‌های مختلفی دارد و ممکن است به هریک از موضوع یا محمول یا غرض باشد و حتی ممکن است استاد، فهرستی اجمالی از مسائل علم را در اختیار محصل قرار دهد. ولی تمایز در مقام دوم (مقام تدوین) به دو صورت است: صورت اول: علمی که در مقام تدوین آن برآمده‌اند دارای ثمره‌ای عملی و فایده‌ای خارجی است، تمایز اینگونه علوم به تمایز اغراض است، زیرا آنچه سبب می‌شود که مدون، عده‌ای از مسائل متباین را مثلا به عنوان علم اصول مطرح کند و عده دیگری را به عنوان علم فقه، چیزی جز این نیست که مجموعه اول در غرض خاصی و مجموعه دوم در غرض خاص دیگری اشتراک دارند. و اگر غرض را به عنوان ملاک تمایز علوم ندانیم بلکه تمایز علوم را به تمایز موضوع بدانیم، لازم می‌آید که هر بابی بلکه هر مسأله‌ای علم مستقلی باشد. صورت دوم: علمی که در مقام تدوین آن برآمده‌اند دارای ثمره‌ای عملی و فایده‌ای خارجی نیست، مثل علم فلسفه که هدفش احاطه علمی به حقایق اشیاء است ولی از نظر عملی ثمره‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، در اینجا تمایز یا «بالذات» یا «بالموضوع» و یا «بالمحمول» است (فیاض، ۳۰/۱؛ ملکی اصفهانی، ۱/ ۱۲٤).[1]

برخی دیگر نیز با رویکردی مشابه گفته‌اند: تمایز گاه در مقام تعلیم است و گاه در مقام تدوین. تمایز در مقام اول گاه به موضوع است (ولو به قید حیثیت خاصه) مثل علم نحو، گاه به محمول مثل علم فقه، گاه به غرض مثل علم منطق و گاه به ذکر فهرست اجمالی مسائل. اما تمایز در مقام دوم به وحدت موضوع یا محمول و یا غرض نیست (گرچه دارای جامع حقیقی باشد)؛ زیرا علارغم وجود جامعی حقیقی، این جامع از جهت سعه و ضیق مختلف است. پس ملاک غرض شخصی مصنف است، مثلا غرضش تعلق می‌گیرد به علمی که بر آن غرضی یا موضوعی یا محمولی یا ... خاص مترتب شده باشد (روحانی، ۱۵/۱؛ و نیز رک: موسوی جزایری، ۳۱). برخی دیگر نیز با اتخاذ همین رویکرد بجای قید وحدت غرض، قید «وحدت غرض عقلایی از علم» را معتبر دانسته‌اند؛ زیرا هر غرضی موجب تدوین علم نمی‌شود، بلکه شرط است که به حدی باشد که تدوین علم به خاطر آن در نزد عقلا صحیح باشد (مومن قمی، ۱۱/۱).

۳. عدم لزوم اتخاذ الگوهای انحصارگرا

---

۱ البته به گفتار ایشان نیز اشکالاتی گرفته شده است، رک: ملکی اصفهانی، ۱/ ۱۲٦.

تفکیکی اینگونه بین علوم حقیقی و اعتباری، ضمینه تکون دیدگاهی را شکل داد که: هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که هر علمی ضرورتا باید دارای موضوعی باشد که هویت و ماهیت واحدی داشته باشد، بلکه دقیق‌تر این است که علم را مرکبی اعتباری بدانیم که وحدت‌بخش آن یا موضوع، یا غرض، یا تناسب ذاتی مسائل یا محمولات (رک: طهرانی حائری، ۱۱؛ انصاری، ۱/ ۲٤؛ آملی، ۱/ ۱۹؛ موسوی بجنوردی، ۱/ ۱۱) و ... است؛ از این رو نمی‌توان گفت لزوما وحدت موضوع را باید عامل وحدت‌بخش علم بدانیم، بلکه نه دلیلی منطقی بر وحدت حقیقی موضوع علم وجود دارد و نه در عمل همه علوم موجود از چنین وضعیتی برخوردارند. بنابراین تمایز علوم وابسته به اغراضی است که علوم به دنبال آن‌ها تدوین شده و لذا منحصر در علل ذاتی نیز نیست، بلکه ممکن است عرضی و اعتباری نیز باشد.

ایشان بر این عقیده‌اند که: التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد ... . بلکه گاهی نیز ممکن است که تمایز به محمول باشد، و گاهی نیز ممکن است که تمایز به غرض باشد (سبزواری، ۲۱). البته این درباره علومی است که به صورت مستقل تدوین شده‌اند، نه علومی مثل علم اصول فقه که مجموعه‌ای از مسائل متفرقه علوم گوناگون است که در مقام استنباط احکام کارایی دارند (همو، ۷۰٤).

مطابق این رویکرد، تمایز علوم مثل وحدت آن‌ها، گاهی به موضوعات و گاهی به محمولات و گاهی نیز به أغراض است و دلیل این مطلب نیز تحلیل تاریخی تدوین علوم و تألیف آن است. ملاک وضع علوم و تمییز آن‌ها از سائر علوم، وجود تناسب و تناسخ بین مسائلش و دخول آن‌ها تحت عنوانی جامع است، و إشکالی ندارد که تناسب مسائل گاهی به وحدت موضوع، گاهی به وحدت محمول و گاهی به وحدت غرض باشد و تمایز نیز اینگونه باشد (قدسی، ۱/٤۱).

با پذیرش این رویکرد این اشکال نیز مرتفع می‌گردد که: مادامی که علوم می‌توانند با جهتی ذاتی و موجود در نفس مسائلشان تمایز پیدا کنند، این امر مقدم بر وجه تمایز عرضی است و لذا در علوم برهانی تمایز به ذات خواهد بود و در علوم اعتباری به اعتبار. چنانکه برخی نیز به این مطلب اقرار دارند که: تمایز به جهتی ذاتی اولویت دارد و وقتی جامعی ذاتی را نیافتیم (مثل برخی علوم اعتباری)، به سراغ تمایز به جهتی عرضی می‌رویم و لذا این اشکال نیز که «شاید بر علم غرضی خاص مترتب نباشد مثل علم فلسفه عالیه» (روحانی، ۱/۱٤) نیز منتفی است.

چالش‌های پیش روی الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی

اشکالات به رویکرد غرض محور: الگوی غایت‌محور از چه کمبودهایی رنج می‌برد که زمینه تکوین

رویکردهایی تلفیقی را فراهم کرد. در اینجا به بیان برخی از این خلاها می‌پردازیم:

۱. آنچه که می‌تواند در باب علم درباره اغراض مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است-نه اغراض و غایات درجه دوم و با واسطه که از مختصات ساخت کلی علم نیستند؛ و چون اینگونه اغراض، از لوازم و مختصات ساخت مسائل و موضوع علم‌اند و تابعی از آن بشمار می‌روند، پس دستگاه علم پیش از منظور کردن هر نوع غایت و غرضی برخوردار از تمایز است و هر علمی بدلیل موضوع و مسائل خود، ساختاری جدا و متمایز از دیگر علم‌ها دارد، بی‌آنکه غایات آن‌ها سهمی در این تمایز داشته باشد (عابدی شاهرودی، ۱۵).

۲. «تمایز قائل شدن بر اساس غایت (مثلا هدف فیلسوف کشف حقیقت است و هدف متکلم دفاع از شریعت)، تمایزی روان‌شناختی و کنترل‌ناپذیر است و نه تمایزی روش‌شناختی، و عناصر روان‌شناختی چه‌بسا ناخواسته تاثیر کنند.» (ملایری، ۹ - ۱۰) و به تعبیر برخی دیگر: این ادعا که تمایز علوم به اغراض است صحیح نیست، زیرا شاید علوم مدونه بر آن‌ها اغراض مذکوره مترتب نباشد (خویی، ۷/۱).

۳. قول صاحب کفایة باعث می‌شود علوم متعدد مثل صرف و نحو و معانی، به جهت وحدت غرض (معرفت تکلم به لفظ عربی صحیح و بلیغ)، علمی واحد باشند؛ و یا اینکه علم رمل و جفر و ماسة و نجوم به دلیل غرضشان (اطلاع از غیب) علمی واحد باشند (فیض الاسلام، ٦) و گاهی نیز غایت در دو علم، یک چیز است و نسبت بین آن دو علم، عموم و خصوص مطلق است، مثل علم طب و علم جراحی (حیدری، ٤٧).

۴. این قول ناشی از خلط بین غرض و فائدة است، حال اینکه بین آنها عموم و خصوص من وجه است. غرض آنچه است که مورد نظر صاحب غرض است، خواه مترتب شود یا نشود. أما فائدة أثری است که مترتب شود، خواه مورد نظر فاعل باشد یا خیر (شفیعی، ٣٤).

۵. تمایز غرض، تمایز عرضی است و هر ما بالعرضی باید به ما بالذات بازگردد که آن همان موضوع علم است (منتظری، ۵؛ و نیز رک: حاج عاملی، ٢٦/١). اغراض در تحقق عینی از موضوعات و پس از وجود آن‌ها بوجود می‌آید و در ذهن هر چند پیش از تحقق عینی اما وابسته به تحقق ذهنی موضوعات خود است و با این حال چگونه ممکن است ملاک تمایز علوم باشد که موضوعات آن‌ها این اغراض را بوجود می‌آورد (حائری یزدی، ۳). به عبارت دیگر: «اغراض در رتبه متاخره از علم‌اند؛ زیرا علم با قطع نظر از مدون و متعلم علم است؛ لذا نباید بین جهات ذاتیه متقدمه با جهات عرضیه متاخره خلط کرد» (خمینی، ٤٥/١).

٦. با پذیرش تمایز علوم به غرض لازم می‌آید که درج تمامی مسائل یک علم را در علم دیگر تجویز

کنیم، زیرا کشف حکم در یک علم متوقف بر مسائل علوم دیگر است (خمینی، ٤٥/۱).

۷. اغراض بسیاری از علوم، به عنوان غرض خارجی و عملی- یعنی غرض متأخر- است. مثلا غرض علم فقه، مجود آشنایی با مسائل آن نیست بلکه غرض، همان عمل خارجی است. ولـی غـرض بعضـی از علوم، فقط آشنایی با مسائل آن علم است و اثر عملی بر آن‌هـا مترتـب نمی‌شـود. مـثلا علـم فلسـفه، علـم جغرافیا و علم تاریخ؛ و ما اگر تمایز علوم را به تمایز اغراض بدانیم، بایـد بـین ایـن دو دسـته غـرض، فـرق بگذاریم. یعنی فقط دسته اول است که می‌توان گفت تمایز آن‌ها به تمایز اغراض اسـت (ملکـی اصـفهانی، ۹۸/۱).

۸. اینکه تداخل بعضی از مسائل علوم را دلیل بر این بدانیم که «مسائل علم عبارت‌اند از مجموعه‌ای از قضایای گوناگون که وجه جامع آن‌ها، اشتراکشان در مدخلیتشان برای غرض واحدی است که آن علم به خاطرش تدوین شده» (حکیم، ۸/۱) صحیح نیست، زیرا سنخیت مشترک بین مسـئله و دو علـم، اگـر ایـن سنخیت در یکی قوی‌تر باشد، باید از مسائل آن علم به شمار رود و لذا بحث از آن در علم دیگـر بـه دلیـل احتیاج به آن برای فهم مساله است. اما اگر این سنخیت در هر دو مساوی و نزدیک باشـد، هـیچ منعـی در درج آن در هر دو علم نیست، که البته این فقط یک فرض است. و این مطلب مستلزم تداخل مسائل دو علم نیست، زیرا این مطلب قهرا برمی‌گردد به وحدت علم (خمینی، ٤٥/۱).

انتقادات امام خمینی به محقق خراسانی: امام خمینی نیز چندین اشکال بر گفتار محقـق خراسـانی وارد می‌کنند:

۱. تمایز بر اساس غرض بعد از لزوم وجود موضوع برای هر علم می‌آید و مـا عـدم لـزوم آن را ثابـت کردیم (مرتضوی لنگرودی، ٥۱/۱).

۲. تمایز علوم باید به تمام ذات یا بعض آن باشد و این غیر تعریف علم است که گاهی به ذات اسـت، گاهی به عوارض و مشخصات و گاهی به امور اعتباری. تمایز به غرض مسبوق به امتیاز در نفس قضیه و در رتبه لاحق برای ذات شیء است، و انتزاع شیء واحـد از امـور مختلـف بمـا هـی مختلفـه ممکـن نیسـت (مرتضوی لنگرودی، ٥۲/۱). بنابراین اختلاف أغراض ناشی از تعـدد علـوم در مرتبـة ذاتشـان اسـت؛ زیـرا وحدت علوم در مرحلة ذات محال است. از این رو تعدد و وحدت أغراض ناشی از وحدت و تعدد علم در مرتبة ذات است، پس با تعدد در مرتبة ذات، نوبت به این قـول کـه تمـایز و تعـدد علـوم بـه غـرض اسـت، نمی‌رسد (تقوی اشتهاردی، ۱/ ۱٥).

۳. صاحب کفایه می‌گوید: «و إلا یلزم أن یکون کل باب -بل کل مسألة- مـن کـل علـم علمـاً علـی حدة»؛ حال اینکه: مراد مشهور از «إنّ تمـایز العلـوم بتمـایز الموضـوعات»، موضـوعات علـوم اسـت نـه

موضوعات مسائل؛ و قول به اینکه امتیاز علوم به تمایز موضوعات است، مستلزم این مطلب نیست که «یکون کل باب أو کل مسألة من کل علم علما علی حدة»، بلکه این مطلب لازمه قول کسانی است که امتیاز علوم را به تمایز أغراض می‌دانند؛ زیرا مسائل أغلب علوم تدریجا تدوین شدند و مسائل هر علم منحصر در عدة کمی بودند که بعدا به آنان اضافه شد (تقوی اشتهاردی، ۱/ ۱۵).

۴. هر علمی عبارت است از عدة‌ای از قضایا که تدریجا تدوین شده‌اند؛ بخاطر اغراض مختلفی که در ترتب بعضی از فوائد بر آن مشترک‌اند. و هیچ علمی تمام مسائلش یکدفعه تدوین نشده است. و ممکن است أغراض در تدوین مسائل علم واحدی مختلف باشد (تقوی اشتهاردی، ۱/ ۱۱).

۵. هر علمی مرکب از قضایای بسیاری است و اکثر مسائلش متمایز و غیر متداخل‌اند و در برخی - هرچند اندک- متحد و متداخل‌اند. بنابراین این مرکب با توجه به اینکه مرکب و واحد اعتباری است، بذاته (به دلیل اختلاف اکثر اجزایش با اجزای دیگر مرکبات) مختلف و متمایز از غیرش است؛ هرچند که در برخی موارد متحدند و لذا مرکب بما هو مرکب از غیرش متمایز است (سبحانی، ۱/٤).

برخی از پاسخ‌های طرفداران الگوی محقق خراسانی

البته برخی نیز پاره‌ای از این اشکالات را اینگونه پاسخ داده‌اند:

۱.آنچه که متقدم بر غرض است، نفس مسائل متشتته است و آنچه که متاخر از غرض است، صبغه علم واحد است، لذا محذوری در کار نیست و اغرض در رتبه متاخر از علم نیستند، بلکه صرفا در رتبه متاخر از مجموعه مسائلی پراکنده‌اند (پیش از اینکه صبغه علم واحدی را پیدا کنند.).

۲. وجود ذهنی برای غرض، در یکی بودن این مسائل زیر لوای علم واحد کافی است و آنچه که متاخر از مسائل است، وجود خارجی غرض است (مومن قمی، ۱۲/۱). توضیح آنکه: غرض و غایت در سلسله علل از نظر وجود ذهنی بر دیگر علل تقدم دارد ولی از نظر وجود خارجی تأخر دارد. علت غایی از نظر وجود ذهنی بر دیگر علل (علت فاعلی، علت مادی، علت صوری) مقدم است. اما علت غایی از نظر وجود خارجی، متأخر از همه علت‌ها است.

۳. اینکه هر علمی به دلیل موضوع و مسائل خود، ساختاری جدا و متمایز از دیگر علم‌ها دارد، درست است، اما نکته اینجاست که این موضوعات متعدد و مسائل متشتت، نیاز به یک جامع دارند، خواه این جامع عرضی باشد و خواه ذاتی؛ و از آنجا که نتوانسته‌اند برای همه علوم وحدتی موضوعی و یا محمولی پیدا کنند و یا اینکه پیدا کردن جامعی ذاتی و موجود در نفس مسائل نیاز به تکلفاتی بعید دارد، لاجرم به سوی جامع غرضی رفته‌اند. لذا نهایت چیزی که می‌توان گفت، تقدم وجه تمایز ذاتی بر وجه تمایز عرضی است.

٤. مراد از غایات در نزد محقق خراسانی، غایاتی است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علم‌اند، نه غایاتی که ریشه در پیرایه‌های فلسفی، باورهای متافیزیکی و علل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و در نهایت نیت‌های شخصی و کنترل‌ناپذیر عالمان دارند.

٥. این مطلب نیز که با پذیرش تمایز علوم به غرض لازم می‌آید که درج تمامی مسائل یک علم را در علم دیگر تجویز کنیم، زیرا کشف حکم در یک علم متوقف بر مسائل علوم دیگر است، وارد نیست، زیرا: ۱) این فرض بعید و بلکه ممتنع است. ۲) از دیدگاه عقلا در صورت تداخل دو علم در تمامی مسائل، این دو علم خوب تدوین نشده‌اند (برخلاف زمان تداخل برخی از مسائل)، بلکه باید علمی واحد را تدوین کرد که گاه از یکی از دو غرض بحث می‌کند و گاه از غرض دیگر (خراسانی، ۷).

٦. علت تامه این مطلب که یک علم واحد به دو اسم خوانده شود، فقط تعدد غرض نیست؛ بلکه شرط دیگری باید به آن ضمیمه شود و آن حسن این مطلب در نزد عقلاست (آل الشیخ راضی، ۱۱/۱). بلکه باید گفت: تداخل مسائل دو علم، مشکلی است که خود پیروان الگوی علم‌شناسی ارسطویی پیش‌تر با آن روبرو بوده‌اند و لذا ناگزیر شدند تا قید حیثیت را بیفزایند.

۷. اینکه می‌گویند: اغراض بسیاری از علوم، به عنوان غرض خارجی و عملی- یعنی غرض متأخر- است، ولی غرض بعضی از علوم، فقط آشنایی با مسائل آن علم است و اثر عملی بر آن‌ها مترتب نمی‌شود و فقط دسته اول است که می‌توان گفت تمایز آن‌ها به تمایز اغراض است؛ در اینجا به نظر نمی‌رسد که بین دو دسته فوق، تفاوتی وجود داشته باشد. در هر دو، غرض واقعی وجود دارد ولی واقعیت هر چیزی به حسب خود آن چیز می‌باشد. وجود ذهنی -مانند وجود خارجی- دارای واقعیت است، ولی واقعیت اولی به تحقق در ذهن و واقعیت دومی به تحقق در خارج است (ملکی اصفهانی، ۹۸/۱).

ناکارآمدی الگوهای انحصارگرا و ظهور الگوهای نوین علم‌شناسی

باید گفت هریک از الگوهای انحصارطلب تمایز موضوعی (الگوی علم‌شناسی ارسطویی) و تمایز غرضی (الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی) به تنهایی ناکارآمدند زیرا «نظریه (تمایز علوم به موضوعات) با مشکلاتی جدی مواجه است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، این است که چرا در مواردی که نوعی سلسله مراتب در موضوعات وجود دارد یکی را به عنوان موضوع، اختیار می‌کنند و اعم یا اخص از آن‌ها را بعنوان موضوع قلمداد نمی‌کنند؟ برای مثال، اگر موضوع نحو، کلمه و کلام است و موضوع یک باب خاص آن فاعل است، چرا فاعل و یا ... را موضوع یک علم قرار نمی‌دهید؟ مشکل دیگر آن است که بسیاری از عوارض ذاتیه موضوعات علوم نمی‌توانند عوارض ذاتیه موضوع علم باشند، چون موضوع علم، اعم از

آن‌هاست؛ و عارض ذاتی خاص، غالبا عارض ذاتی عام نیست. در دفع هر دو مشکل فوق، چاره‌هایی اندیشیده شده است، ولی عموما موفق نبوده‌اند. اما نظریه تمایز علوم به اغراض نیز با مشکلی نظیر آنچه در تمایز علوم به موضوعات، مطرح شده است، مواجه است و آن این است که اغراض هم دارای سلسله مراتب‌اند: یک غرض عام‌تر است و غرض دیگر خاص‌تر. چرا از میان این همه از اغراض طولی یکی را به عنوان موضوع علم قلمداد می‌کنید و دیگری را نه؟» (لاریجانی، ۹).

بنابراین چنان‌که مشهود است، انحصارگرایی در عرصه تمایز بر اساس موضوع از یک طرف و عدم امکان و یا لزوم تمسک به تکلفات بعید از سوی دیگر موجب شد که برخی به سوی نظریه تمایز بر اساس غایت روند، که این الگو نیز همراه کاستی‌هایی بود. اما برخی نیز در این بین راه اعتدال را برگزیدند و تمایز در علوم برهانی را بر اساس موضوع و در علوم اعتباری را براساس اعتبار (غایت و ...) دانستند. اما استدلال به اینکه تمایز علوم برهانی باید بر اساس موضوع باشد، مخدوش است (رک: حسنی، ٤ - ٥) و لذا دیدگاه دقیق‌تر رویکرد تلفیقی (مجموع پارامترهایی همچون موضوع، روش، غایت، حیثیت، مدت فراگیری علم، عرف علمی، امور زیبایی‌شناسی و ...) است که از آن می‌توان به عنوان «الگوی نوین علم‌شناسی اصولیان» یاد کرد که توضیح درباره آن در این مختصر نمی‌گنجد.

در پایان ذکر این نکته لازم است که ما در الگوی علم‌شناسی خود، گاه به دنبال بیان قاعده‌ای منطقی-فلسفی هستیم و گاه همچون علم‌شناسان متاخر در مقام ارائه تحلیلی تاریخی-جامعه‌شناختی. بنابراین بسته به اینکه تبیین ما از علم ناظر به مقام ثبوت و حقیقت نفس‌الامری باشد و یا مربوط به مقام اثبات و تحقق تاریخی، مبنای ما در معیار تمایز علوم نیز تغییر خواهد کرد. لذا محتمل است از آنجا که برخی الگوی علم‌شناسی ارسطویی را دارای تکلفات شدید می‌دانستند، ازاینرو عامل وحدت‌بخش مسائل هر علم را غرض آن علم قلمداد کردند. بنابراین پیروان الگوی علم‌شناسی ارسطویی درصدد ارائه تحلیلی منطقی-فلسفی از علم هستند؛ اما آخوند خراسانی، امام خمینی و دیگران درصدد ارائه تحلیلی تاریخی-جامعه‌شناختی از آن. حتی برخی از طرفداران رویکرد دوم با صراحت به این مطلب اشاره کرده و می‌گویند: «با ملاحظه وضعیت تکون و تأسیس دانش‌ها، علم چیزی نیست جز قواعد و مسائلی که همه در خدمت غرض و مقصد خاصی است.» (بروجردی نجفی، ۱- ۵/۲).

از این رو گروه اول به اقتضای برهان متمسک می‌شوند (برای نمونه رک: طباطبائی، ۱/ ۳۰) و گروه دوم به تکلفات گروه اول در مقام تطبیق خارجی (برای نمونه رک: مرتضوی لنگرودی، ۲۸/۱) و تداخل موجود در مسائل علوم (برای نمونه رک: حکیم، ۸/۱)؛ و حتی برخی (به عنوان نمونه رک: شوشتری، ۱۱/۱) با تغییر منبع استدلالی این بحث از عقل (مبنای تحلیل‌های منطقی-فلسفی) به سیره عقلا (مبنای تحلیل‌های

تاریخی-جامعه‌شناختی) نوعی جمع بین این دو مبنا صورت می‌دهد. یکی از معاصران نیز با صـراحت در تبیین دو رویکرد علم‌شناسی مشهور و محقق خراسانی می‌گوید: اگر رویکرد منطقی-فلسـفی را در تحلیـل علم در پیش گیریم، «موضوع» و اگر رویکرد تاریخی-جامعه‌شناسی را در پیش گیـریم، «غـرض و غایـت عقلاء» عامل وحدت‌بخش مسائل یک علم است (سوزنچی، ۹٦).

نتیجه‌گیری

۱. برخی همچون صاحب کفایه، مبنای تمایز علـوم را نـه اخـتلاف موضـوعی، بلکـه هـدف و غایـت می‌دانند. ایشان به دو دلیل عمده به سوی این رهیافت آمدند: یکی اینکه یافتن موضوع واحـد و قـدر جـامع برای یک علم (خصوصا علوم اعتباری) را تکلف‌آمیز می‌دانند؛ و دوم اینکه در برخی موارد تمایز موضوعات مشکل‌گشایی نمی‌کرد.

۲. رگه‌های اولیه رویکرد تمایز علوم بر اساس غرض را می‌توان در آثار علامه حلی دید؛ که سنگ بنـای این مطلب را گذاشت که وجه مناسبت لزوما نباید امری ذاتی باشد، بلکه می‌تواند عرضی نیز باشد.

۳. اینکه هر علمی بدلیل موضوع و مسائلش، ساختاری متمایز از دیگر علوم دارد، درسـت اسـت، امـا نکته اینجاست که این موضوعات متعدد و مسائل متشتت، نیاز به یک جامع (خواه عرضـی و خـواه ذاتـی) دارند؛ و از آنجا که پیدا کردن جامعی ذاتی یا ناممکن است و یا نیاز به تکلفاتی بعید دارد، به سراغ تمایز به جهتی عرضی رفتند.

٤. مراد از غایات در اینجا، غایاتی است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علم‌اند، نه غایاتی که ریشه در اغراض شخصی عالمان دارند. لذا تبیین مد نظر از غایت، از اوصاف مسـائل و اسـتدلال‌هایی کـه تحت عنوان علم تدوین می‌شود است و نه از اوصاف عالمان.

۵. متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در انطباق علم خود با الگوی علم‌شناسی ارسطویی با معضلات گوناگونی روبرو شدند و لذا برخی به این نتیجه رسـیدند کـه در برخـی علـوم جـامعی بـین موضـوعات و محمولاتشان وجود ندارد و ایده تمایز بر اساس غرض مطرح شد.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، ***کفایة الأصول***، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التـراث، ۱٤۰۹ ق.

آل الشیخ راضی، محمد طاهر، ***بدایة الوصول فی شرح کفایه الأصول***، بی‌جا، أسره آل الشیخ راضی، ۱٤۲۵ ق.

آملی، هاشم، ***بدائع الافکار*** (تقریرات بحث عراقی)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

انصاری، مرتضی بن محمدامین، ***فرائد الأصول***، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.

بروجردی، محمدتقی، ***نهایه الأفکار*** (تقریر بحث آغا ضیاءالدین عراقی)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۵ ق.

تقوی اشتهاردی، حسین، ***تنقیح الأصول*** (تقریرات بحث امام خمینی «ره»)، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ ق.

تهرانی نجفی، هادی بن محمد امین، ***محجة العلماء*** (تعلیقه رسائل)، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۰.

جوادی آملی، عبدالله، ***رحیق مختوم*** (شرح حکمت متعالیه)، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵.

حاج عاملی، محمدحسین، ***إرشاد العقول الی مباحث الأصول*** (تقریرات بحث آیت الله جعفر سبحانی تبریزی)، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۲ ق.

حائری یزدی، عبدالکریم، ***درر الفوائد***، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، بی‌تا.

حائری یزدی، مهدی، ***کاوش‌های عقل نظری***، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۶۰.

حسنی، حمیدرضا، «موضوع علم»، ***پژوهش‌های اصولی***، تابستان و پاییز، ٤ و ٥، ۱۳۸۲، صص۵۷-۷۲.

حکیم، محسن، ***حقائق الأصول*** (تعلیقه بر کفایه محقق خراسانی)، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ ق.

حیدری، علی نقی، ***اصول الاستنباط***، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه، ۱۴۱۲ ق.

خمینی، مصطفی، ***تحریرات فی الأصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار إمام خمینی (ره)، ۱۳۷٦ ق.

خویی، ابوالقاسم، ***أجود التقریرات*** (تقریر بحث آیت الله نائینی)، قم، منشورات مصطفوی، ۱۳۸٦ ق.

ذهنی تهرانی، محمدجواد، ***تحریر الفصول فی شرح کفایة الأصول***، موسسه امام منتظر (عج)، قم، ۱۳۸۰.

رضانژاد، عزالدین، «موضوع علم کلام»، ***کلام اسلامی***، بهار، ۲۹، ۱۳۷۸،صص ٦٦-۷۷.

روحانی، محمدصادق، ***زبدة الأصول***، قم، مدرسه الإمام الصادق (ع)، ۱۴۱۲ ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، ***تهذیب الأصول*** (تقریرات بحث امام خمینی «ره»)، قم، انتشارات دار الفکر، ۱۳٦۷.

سروش، عبدالکریم، ***قبض و بسط تئوریک شریعت***، تهران، صراط، ۱۳۷۰.

سوزنچی، حسین، ***معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی***، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.

سیادتی سبزواری، حسن، ***وسیلة الوصول إلی حقائق الأصول*** (تقریر بحث سید أبوالحسن أصفهانی)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.

شفیعی، علی، ***بدائع الأصول*** (تقریرات بحث علی موسوی بهبهانی)، خوزستان، اهواز، ۱۳۸۱.

شوشتری، محمدجعفر، ***منتهی الدرایة***، نجف، مؤسسه دار الکتاب (الجزائری) للطباعه و النشر، ۱۴۱۵ ق.

صافی اصفهانی، حسن، ***الهدایة فی الاصول*** (تقریرات بحث سید ابوالقاسم خویی)، قم، مؤسسه صاحب الامر، بی‌تا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ***الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة***، بیروت، دار إحیاء التراث

العربی، ۱۹۸۱ م.

طاهری اصفهانی، جلال الدین، ***المحاضرات*** (تقریرات بحث آیت الله محمد محقق داماد)، مبارک، اصفهان، ۱۳۸۲.

طباطبایی، محمدحسین، ***تعلیقات اسفار***، قم، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹.

طهرانی حائری، محمدحسین بن عبدالرحیم، ***الفصول اللغرویة فی الاصول الفقهیة***، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

عابدی شاهرودی، علی، «شناخت علوم»، ***کیهان اندیشه***، آذر و دی، ۱۵، ۱۳٦٦، صص ۲۳-۳۸.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید***، قم، بیدار، ۱٤۲۳ ق.

غروی أصفهانی، محمدحسین، ***نهایة الدرایة فی شرح الکفایة***، قم، انتشارات سید الشهداء (ع)، ۱۳۷۴ ق.

فرامرز قراملکی، احد، «الگوی علم شناسی اصولیان»، ***مقالات و بررسی‌ها***، بهار و تابستان، ۷۵، ۱۳۸۳، صص ۱۰۵-۱۲٤.

فیاض، محمداسحاق، ***محاضرات فی أصول الفقه*** (تقریرات بحث سید أبوالقاسم خوئی)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱٤۱۹ ق.

فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ***الإفاضات الغرویة فی الأصول الفقهیة***، نجف، مکتبه الرافدین، ۱۳۵۲.

قدسی، احمد، ***انوار الأصول*** (تقریرات بحث ناصر مکارم شیرازی)، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱٤۲۸ ق.

قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد، ***شرح الشمسیة***، قم، زاهدی، بی‌تا.

کاظمی خراسانی، محمدعلی، ***فوائد الأصول*** (تقریرات بحث محمدحسین نائینی)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱٤۰٤ ق.

لاریجانی، محمد صادق و مصطفی ملکیان، «اقتراح؛ کلام در روزگار ما در نظر خواهی از دانشوران»، ***نقد و نظر***، زمستان، ۹، ۱۳۷۵، صص ۱۰-۳٦.

لاهیجی، عبدالرزاق، ***شوارق الالهام***، تصحیح: اکبر اسد علیزاده، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۵ ق.

مرتضوی لنگرودی، محمدحسن، ***جواهر الأصول*** (تقریرات بحث امام خمینی «ره»)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷٦ ق.

مطهری، مرتضی، ***مجموعه آثار***، تهران، صدرا، ۱۳۷٤.

ملایری، موسی، «نیاز به علم کلام و تمایز روش‌شناختی آن از فلسفه»، ***برهان و عرفان***، پاییز و زمستان، ۹ و ۱۰، ۱۳۸۵، صص ۱۷۵-۲۰۱.

ملکی اصفهانی، محمود، ***اصول فقه شیعه*** (تقریرات بحث محمد فاضل موحدی لنکرانی)، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۱.

منتظری، حسین‌علی، ***نهایة الأصول*** (تقریرات بحث سیدحسین طباطبائی بروجردی)، قم، مطبعه الحکمه، ۱۳۷۵.
موسوی بجنوردی، حسن بن علی أصغر، ***منتهی الأصول***، قم، بی‌نا، ۱۳۷۹ ق.
موسوی جزایری، محمدعلی، ***تحریر الأصول***، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱٤۳۰ ق.
مومن قمی، محمد، ***تسدید الأصول***، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱٤۱۹ ق.
نجفی مظاهری اصفهانی، مرتضی، ***تحریر الأصول*** (تقریرات بحث ضیاءالدین عراقی)، قم، مهر، ۱۳٦۳.
نجفی، ضیاءالدین، ***تقریرات الأصول*** (تقریرات بحث میرزا هاشم آملی)، تهران، موسسه انتشارات فراهـانی، ۱٤۰۵ ق.
نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ***اساس الاقتباس***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ .